

خنثی شدن تقابلهای دستوری در گروه اسمی زبان فارسی

هرمز میلانیان

استادیار زبان شناسی عمومی

یک - در مفهوم تقابل و خنثی شدن آن

پس از فردینان دو سوسور (Ferdinand de Saussure) زبانشناس سوئیسی و بنیادگذار زبانشناسی نوین، این نکته که واحدهای زبان نه به خودی خود و به طور مثبت بلکه به طریق منفی از راه توصیف رابطه یعنی تشابه و تفاوت آن با واحدهای دیگر تعریف می‌شوند، صدها بار تکرار شده ولی نخستین بار مکتب واجشناسی (Phonologie) پراگ عملاً با انطباق این نظر بر آواهای زبان درستی آنرا نشان داد.

پذیرش این نظر در قلمرو آواهای بشری بدان معناست که اگر تمام مشخصات عضوی و فیزیکی اصوات زبان را نیز ارائه دهیم هنوز به قلمرو واحدهای آوایی یک زبان گام نهاده‌ایم زیرا هنوز تعیین نکرده‌ایم کدام یک از این مشخصات در این زبان در کار تمایز واحدها از یکدیگر نقشی بر عهده توانند گرفت، و به سخن دیگر کدام یک از این مشخصات در کار کرد زبان اصلی و معتبر (Pertinent) و کدام یک فرعی و عرضی هستند.

تعریف واحدها و تعیین ارزش زبانی آنها به روشی که ذکر شد ما را به مفهوم «تقابل» یا «برابر نهاد» (Opposition) می‌کشاند که در زبان شناسی نوین اهمیتی حیاتی دارد.

در هر نقطه از زنجیر گفتار گوینده برای ایجاد پیام خود واحدی را از میان واحدهای دیگر انتخاب می‌کند. واحدهایی که در یک نقطه انتخاب توانند شد به یک محور

جانشینی (Axe paradigmatique) تعلق دارند و هرگز روی زنجیر گفتار بایکدیگر هم نشین نمی‌شوند. میان این واحدها معمولاً مشخصه یا مشخصات مشترکی وجود دارد ولی هر یک با مشخصه‌ای ویژه خود از دیگران تفاوت می‌یابد. ازین رو اصطلاح Opposition را نه به «تضاد» که مستلزم تفاوت کلی تمام مشخصات است بلکه به «تقابل» ترجمه می‌کنیم.

برای نمونه ب و پ در کلمات بار و پار دو واحد صوتی یا دو واج (Phonème) هستند که به جای یکدیگر می‌آیند و معنی کلمه را عوض می‌کنند.

باید توجه داشت که تقابل ب و پ در اینجا دو جنبه دارد:

۱- جنبه عمومی آن که عبارتست از جانشینی ب و پ و تمام واخوانهای (Consonnes) دیگر فارسی که پیش از - او به جای یکدیگر توانند آمد و تمایز معنایی پیش توانند کشید. این جنبه کارکرد زبانی است که عنصری آوایی را واحد آوایی یا واج می‌کند.

۲- جنبه خصوصی آن که عبارتست از رابطه نزدیکتر ب و پ با یکدیگر که در حقیقت تعیین کننده ارزش ویژه هر یک از آنهاست. ب و پ بنیاد آوایی مشترکی دارند: هر دو لبی و هر دو بست واج (Occlusive) هستند ولی در پ تار آواهای گلو نمی‌لرزند حال آنکه در ب می‌لرزند. این مشخصه یعنی لرزش تار آواها یا عدم آن در زبان فارسی مشخصه‌ایست تقابل دهنده درست به همین دلیل که کار برد ب و پ به جای یکدیگر تمایز معنایی پیش می‌آورد و تمایز این دو از یکدیگر به نوبه خود به خاطر وجود یا عدم این مشخصه است که در تقابل میان جفتهای دیگری چون ف و و (/v/)، ت و د، ک و گ و غیره نیز دیده می‌شود.

همین مشخصه در ب عربی به گوش می‌خورد ولی دیگر از نظر زبانی معتبر نیست و تنها جنبه فیزیکی دارد چون ب در عربی در تقابل با پ که در این زبان وجود ندارد، نیست.

از اینجا یکی دیگر از مهم ترین اصول زبان شناسی نوین ناشی می‌شود:

واقعیت مادی و فیزیکی به خودی خود معادل واقعیت زبانی نیست و یک واقعیت فیزیکی واحد می تواند معادل واقعیات زبانی متفاوت باشد یا برعکس یک واقعیت زبانی واحد در گونه های فیزیکی متفاوتی تجلی کند .

بنابراین اگر تعریف مثبت ب در عربی مانند تعریف مثبت ب در فارسی باشد تعریف منفی یعنی زبانی آن از آنجا که رابطه و تقابل (یعنی تفاوت و تشابه) آن با واحدهای صوتی دیگر عربی مانند ب در فارسی نیست ، با تعریف منفی ب فارسی تفاوت دارد .

عدم تطابق میان واقعیت فیزیکی و واقعیت زبانی واجشناسان مکتب پراگ به ویژه ن. تروبتسکوی (N. Troubetzkoy) و رومان یا کوبسون (Roman Jakobson) و بعداً زبانشناس فرانسوی آندره مارتینه (André Martinet) را بدانجا کشاند که مفهوم «خنثی شدن تقابل های آوایی» (Neutralisation) را مطرح کنند .

بهتر است پیش از تشریح این مفهوم مثالی از فارسی بدیم : م و ن در فارسی واج هستند چون به جای واجهای دیگر تمایز معنایی به دنبال می آورند مثلاً م به جای ب در کلمه بار ، مار را می سازد و ن کلمه نار را . از سوی دیگر در سنجش مار و نار بدین نکته برمی خوریم که میان م و ن در زبان فارسی تقابل خصوصی نیز وجود دارد چون هر دو دارای مشخصه غنه (بیرون آمدن هوا از راه بینی) هستند و تفاوتشان در لبی بودن م و دندانی بودن ن می باشد . اما در نقطه ای از زنجیر گفتار یعنی دقیقاً پیش از ب ما فقط صدای م را می شنویم حتی اگر در خط هم ن داشته باشیم : شنبه [šambe]. ولی م در این کلمه اگر هم از نظر فیزیکی همانند م در مار باشد از نظر زبانی با آن تفاوت دارد چون م در مار در تقابل با ن می باشد یعنی امکان انتخاب این دو واحد صوتی به جای یکدیگر در این نقطه از زنجیر گفتار هست حال آنکه پیش از ب این امکان از میان می رود و فقط غنه بودن را می توان انتخاب کرد . اینکه غنه بودن پیش از ب در عین حال لبی است اهمیت زبانی ندارد و فقط نمودار سنتی از تلفظ است و اگر هم در شنبه ن تلفظ شود معنی تفاوتی نخواهد کرد و درست به همین دلیل گاه در خنثی شدن تقابل های دیگر می توان واقعیت

فیزیکی هر دو طرف تقابل را بدون ایجاد تفاوت معنایی شنید :

تقابل میان کک و گک که هر دو کامی هستند ولی یکی یعنی کک بی واکن (بدون لرزش تار آواها در گلو) و دیگری یعنی گک و اکبر (همراه با لرزش تار آوا در گلو) است پس از شنیدن خنثی می شود زیرا انتخابشان تمایز معنی در کلمه ایجاد نمی کند و عملاً نیز هر دو به دلخواه تلفظ توانند شد :

اشک (ašk) را می توان اشگک (ašgk) نیز تلفظ کرد ولی بهر حال هر دو صورت یک معنی خواهد داشت .

بنابراین هنگامی که در نقطه ای از زنجیر گفتار همیشه یکی از دو طرف تقابلی خصوصی بیاید یا کاربرد هر دو طرف تقابل تمایزی در معنی ایجاد نکند، این تقابل خنثی شده است. مانند بسیاری دیگر از مفاهیم واجشناسی، مفهوم خنثی شدن تقابل ها به دستور و واژه گان^۱ یعنی قلمرو واحدهای معنی دار زبان (که کوچکترینشان را « تکواژ » می نامیم) تعمیم یافته است .

برای نمونه در دستگاه فعل فارسی باید تقابل دستوری میان « اخبار » و « التزام » را در مضارع خنثی می کند چون پس از آن تنها صورت مضارع التزامی می آید :

باید بروم ولی نمی توان گفت *باید می روم .

در این مقاله تنها از خنثی شدن تقابل های دستوری در گروه اسمی زبان فارسی سخن خواهیم راند و این فقط بدان منظور که با دادن مثالهایی چند توجه را به مسأله ای بس بارور جلب نمائیم .

دو - در خنثی شدن تقابل های دستوری گروه اسمی

پیش از آنکه دقیقاً به مسأله اصلی پردازیم باید به نکته مهمی اشاره کنیم :

۱ - واژه گان (Vocabulaire) سی نویسیم و نه واژگان زیرا در واژه گان پسوند گان وجود دارد که معنی « مجموعه » می دهد همچنانکه در ناوگان هست و در این کلمه دیگر نمی توان گک را بدلی از های غیر سلفوظ گرفت زیرا اصل کلمه ناو است نه * ناوه .

بیشتر زبان‌شناسانی که خنثی شدن تقابل های زبانی را بررسی کرده اند تنها به بیان موارد آن بسنده نموده اند. به گمان ما باید از این مرحله درگذشت و چرایی خنثی شدن را نیز اگر ممکن باشد ارائه داد یعنی همچنانکه در تمام جنبه های دیگر مطالعه زبان باید چنین باشد، تنها به توصیف اکتفا نکرد و به توجیه نیز رسید. برای نمونه گفتن اینکه تقابل م و ن پیش از ب در فارسی خنثی می شود تنها بیان یا توصیف پدیده است. در توجیه آن دو مرحله باقی می ماند: نخست پاسخ بدین پرسش که چرا این تقابل فقط پیش از ب خنثی می شود و نه پیش از پ و ت و گ و غیره (پاسخ این پرسش را هنوز نیافته ایم). دوم اینکه چرا پس از خنثی شدن تنها م به گوش می خورد (پاسخ بدین پرسش را یافته ایم):

ب لبی است و واج غنّه را از راه همگون سازی [Assimilation] مانند خود لبی می سازد).

در یک گروه اسمی، مرکز یا هسته ای وجود دارد که «اسم» نامیده می شود. به این هسته وابسته های گوناگونی تعلق می گیرند که بعضی قاموسی و بعضی دستوری هستند. وابسته های قاموسی از فهرست یعنی محور جانشینی باز و نامحدودی انتخاب می شوند: صفت بیانی و اسمی که در مقام مضاف الیه بکار رفته از این گونه اند. وابسته های دستوری برعکس به محور بسته و محدودی تعلق دارند و به نوبه خود بر حسب محورهای جانشینی و امکانات همنشینی و موقعیتشان نسبت به هسته گروه به دسته های چندی تقسیم می شوند که در فارسی به طور خلاصه عبارتست از:

- ۱ - شمار (مفرد و جمع).
- ۲ - تعریف (معرفه و نکره).
- ۳ - وابسته های اشاره (این، آن، همین، همان، چنین، چنان).
- ۴ - وابسته های ملکی (شخصی، غیر شخصی: مشترك و متقابل).
- ۵ - عدد.
- ۶ - وابسته های استفهامی (چه، کدام، چند).

۷- وابسته‌های مبهم (هر، هیچ، چند، چندین، فلان).

ولی نکته اینجاست که دستگاه (System) شمار و تعریف در نظام وابسته‌های دستوری گروه اسمی زبان فارسی به دلایل چندی برجستگی خاص می‌یابند که یکی از مهمترین این دلایل خنثی شدن تقابلی که در گروه اسمی درگیر می‌کنند (تقابل مفرد - جمع در دستگاه شمار و تقابل معرفه - نکره در دستگاه تعریف) از سوی وابسته‌های ۳-۷ می‌باشد.

پیش از آنکه موارد این خنثی شدن را ذکر کنیم باید به چرایی آن اشاره نمائیم:

این دو تقابل به دو علت خنثی می‌شوند:

نخست آنکه یکی از وابسته‌های دستوری که در گروه اسمی آمده بجز ارزش ویژه خود معنی یکی از دو طرف تقابل مفرد - جمع یا معرفه - نکره را نیز دربر دارد و بنا بر این وجود یا عدم هر یک از دو طرف تقابل بی اثر و زائد می‌شود و به عبارت دیگر تقابل خنثی می‌گردد:

برای نمونه هنگامی که می‌گوئیم پنج مرد اینجا آمدند، عدد پنج به عنوان یک وابسته دستوری علاوه بر ارزش خود جمع بودن اسم را که در اینجا مرد است نشان می‌دهد و ازینروست که فعل جمع بسته می‌شود. ولی علامت جمع اسم از دستگاه شمار یعنی -ها یا -ان نیامده زیرا وجودش چیز تازه‌ای اضافه نمی‌کند. یا هنگامی که می‌گوئیم آن مرد اینجا آمد، آن به عنوان یکی از وابسته‌های اشاره بجز معنی ویژه خود معرفه بودن مرد را نیز می‌رساند و ازینرو تقابل معرفه - نکره را خنثی می‌کند: می‌توان در برابر مرد به اینجا آمد، جمله مردی به اینجا آمد را داشت ولی در برابر آن مرد به اینجا آمد، جمله‌ای چون *آن مردی به اینجا آمد وجود ندارد چون یای نکره طرفی از تقابل تعریف است که معنی وابسته اشاره آن با آن نمی‌خواند. این گونه خنثی شدن را طریق نخست می‌نامیم. همچنانکه گفتیم در این نوع خنثی شدن وجود طرفی از تقابل خنثی شده که وابسته دستوری خنثی گر متضمن معنی آن نیز هست اجباری نیست چون چیز تازه‌ای اضافه

نمی‌کند ولی اگر سنت زبانی مستلزم وجود آن باشد جز همین طرف تقابل نتواند آمد و اگر در مورد عدد (از دو به بالا) اسم را بدون علامت جمع می‌بینیم نمی‌توان گفت که اسم با علامت مفرد آمده است زیرا گو اینکه علامت مفرد « صفر » است ولی نبودن طرف دیگر تقابل شمار نیز از نظر صوری به « صفر » می‌ماند. برعکس هنگامی که می‌گوئیم هیچ مردی نیامد، هسته گروه یعنی مرد علامت صوری نکره را نیز دارد زیرا وابسته مبهم هیچ وابسته ایست که تقابل معرفه - نکره را از آنرو که در معنی آن نکره بودن اسم نیز ملحوظ است خنثی می‌کند. آن و سایر وابسته های اشاره ای که این تقابل را به خاطر درگیر کردن مفهوم معرفه خنثی می‌کنند در زبان محاوره می‌توانند همراه با علامت معرفه ه (e) - باشند: آن مرد آمد یا اون مرده اومد.

ولی اگر مثلاً سنت زبانی در مورد هیچ وجود یای نکره را در گروه اسمی تقریباً اجباری کرده است، از نظر تفهیم و تفاهم زبانی کاربرد آن یا هر طرف دیگر تقابل خنثی شده ای که معنی آن در ارزش وابسته دستوری خنثی گر وجود دارد، اجباری نیست. برای نمونه یکی از وابسته های مبهم یعنی فلان که تقابل معرفه - نکره را درست مانند هیچ و به همان دلیل خنثی می‌کند هرگز با یای نکره در یک گروه نمی‌آید:

فلان مرد آمد ولی نه *فلان مردی آمد.

(باید توجه داشت یائی که پیش از جمله وصفی و حرف ربط که به اسم می‌چسبد بکلی از مقوله دیگر است و وجودش به انتخاب جمله وصفی وابسته است: مردی که می‌شناسی آمد.)

دوم آنکه یکی از وابسته های دستوری که در گروه آمده بجز ارزش ویژه خود معنی هر دو طرف یک تقابل را نیز می‌پوشاند و آنان را از درگیر کردن مفهوم خاص خود ناتوان می‌سازد و بدین سان تقابلشان را خنثی می‌کند. ولی این ناتوانی بیشتر جنبه صوری دارد و اگر از نظر تفهیم و تفاهم زبانی لازم باشد که در پیام معنی هر یک از دو طرف تقابل

خنثی شده را درگیر کرد باید از وابسته‌های خنثی گر دیگری که جز ارزش خود این معنی مورد نظر را نیز دربر دارند یاری جست .

این گونه خنثی شدن را طریق دوم می‌نامیم :

عدد در فارسی تقابل معرفه - نکره را بدین سان خنثی می‌کند :

هنگامی که می‌گوئیم دو مرد آمدند نمی‌توان تعیین کرد که مرد در اینجا معرفه است یا نکره زیرا جمله‌ای چون *دو مردی آمدند وجود ندارد و در معنی عدد نیز نمی‌توان فقط معرفه بودن اسم را یافت . ولی اگر مثلاً از وابسته‌های اشاره‌ای از نوع آن کمک بگیریم مرد معرفه می‌شود : آن دو مرد آمدند . استفاده مکرر از این طریق ممکنست بدانجا کشد که در یک متن معین عدد بدون وابسته‌های اشاره یا عناصر معرفه ساز دیگر نکره بودن اسم را نیز برساند ولی این خود بحث دیگری است که از چهار چوب عناصر گروه و جمله خارج می‌شود . اما باید به یک نکته اشاره کرد : گفتیم که عدد بجز این تقابل، تقابل مفرد - جمع را نیز به طریق نخست خنثی می‌کند و دیدیم که سنت زبانی فارسی مستلزم عدم کاربرد علامت جمع در این مورد است ولی در زبان محاوره گاه دیده می‌شود که اسمی پس از عدد (از دو به بالا) علامت جمع نیز گرفته است و ظاهراً در اینجا از وجود این عنصر زائد برای رساندن مشخصه معرفه استفاده می‌شود و از عدم آن برای مشخصه نکره :

دو تا مرد آمدند (ولی معلوم نیست چه مردانی) .

دو تا مردا (ها) آمدند (همانهایی که می‌شناسی) .

اینک به شرح موارد خنثی شدن تقابل‌های دستوری در گروه اسمی زبان فارسی

می‌پردازیم :

۱ - وابسته‌هایی که تقابل معرفه - نکره را خنثی می‌کنند :

الف - وابسته‌هایی که بجز ارزش ویژه خود معرفه بودن اسم را نیز می‌رسانند و

در نتیجه وجود یای نکره را در گروه اسمی نقی می‌کنند (طریق نخست خنثی شدن) :

xxx از وابسته‌های اشاره : این ، آن ، همین ، همان (نگاه کنید به مثالهای قبلی) .

xxx از وابسته های استفهام : کدام ؟ :

کدام مرد آمد (از میان آنهایی که می شناسی) ؟

xxx وابسته های ملکی (شخصی و غیر شخصی) :

مردش آمد ولی *مردیش آمد وجود ندارد .

ب - وابسته هایی که بجز ارزش ویژه خود نکره بودن اسم را نیز می رسانند :

نخست آنهایی که استعمالشان معمولا کاربرد یای نکره را به دنبال دارد :

xxx از وابسته های اشاره : چنین ، چنان :

چنین مردی آمد .

xxx از وابسته های استفهامی : چه ؟ :

چه مردی آمد ؟

xxx از وابسته های مبهم : هر ، هیچ :

هر مردی آمد . هیچ مردی نیامد .

دوم آنهایی که معمولا بدون یای نکره بکار می روند :

xxx از وابسته های استفهامی : چند ؟ :

چند مرد آمدند ؟

xxx از وابسته های مبهم : چند ، چندین ، فلان :

چند مرد آمدند (ولی در ساختی چون مردانی چند آمدند هم علامت جمع و

هم علامت نکره که معنی چند آنها را نیز دربر دارد آشکار می شود) .

ج - وابسته هایی که در ارزش ویژه خود معنی هر دو طرف این تقابل را می پوشانند

(طریق دوم خنثی شدن) :

xxx عدد (نگاه کنید به مثالهایی که قبلا ارائه شد) .

۲ - وابسته هایی که تقابل مفرد - جمع را خنثی می کنند :

الف - آنهایی که بجز ارزش ویژه خود جمع بودن اسم را نیز می رسانند بدون آنکه

معمولا علامت جمع به دنبال اسم بیاید. (طریق نخست خنثی شدن) :

xxx از وابسته‌های استفهامی : چند ؟ .

xxx از وابسته‌های مبهم : چندین ، چند .

xxx عدد از دو به بالا (نگاه کنید به مثالهایی که قبلا ارائه شد) .

ب - آنهایی که بجز ارزش ویژه خود مفرد بودن اسم را نیز می‌رسانند (طریق

نخست خنثی شدن) :

xxx عدد یک :

یک مرد آمد .

ج - آنهایی که در ارزش ویژه خود معنی هر دو طرف این تقابل را می‌پوشانند

(طریق دوم خنثی شدن) :

xxx از وابسته‌های مبهم : هر ، هیچ .

بطوریکه دیده می‌شود بعضی از وابسته‌های خنثی گر یعنی :

xxx از وابسته‌های مبهم : هر ، هیچ . چند ، چندین ،

xxx از وابسته‌های استفهامی : چند ؟ ،

xxx عدد ،

هم تقابل مفرد - جمع و هم تقابل معرفه - نکره را - ولی نه همیشه به طریق

یکسان - خنثی می‌کنند .

بررسی خنثی شدن تقابل‌های دستوری که نمونه‌ای از آن در گروه اسمی زبان فارسی

ارائه شد از یک سو نشان می‌دهد که در طبقه‌بندی واحدهای دستوری بجز معیارهای

جانیشینی و همنشینی (در معنی محدودتری می‌توان گفت صرفی و نحوی) معیار دیگری نیز

میان دستگاه‌ها و طبقه‌بندی‌های این واحدها رابطه‌ای برقرار می‌کند که در نظر اول آشکار

نیست . و نیز توجیهی از علت همنشینی بعضی از واحدها با یکدیگر و یا عدم آن

به دست می‌دهد .

از سوی دیگر موارد خنثی شدن در دستگاه صوتی زبان به منزله سوراخهایی است که از درون آن می توان به قلمرو معنی پا نهاد.

به کتابهای زیر نگاه کنید :

- 1- André Martinet, *Eléments de linguistique générale*, chapitre III C. A. C., Paris.
- 2- N. Troubetzkoy, *Principes de phonologie*, Klincksieck, Paris. (Traduit de l'allemand).
- 3- Ferdinand de Saussure, *Cours de linguistique générale*, Payot, Paris.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی